

پیش‌گفتار

اللهم سدد السنتنا بالصواب والحكمة

جهاد و شرایط آن

یکی از چیزهای برجسته در فرهنگ اسلامی- که البته مصداق‌های بارزی هم بیشتر در تاریخ صدر اسلام و کمتر در طول زمان دارد-، عبارت است از فرهنگ رزمندگی و جهاد. جهاد هم فقط جهاد در میدان جنگ نیست. هر چیزی که هم تلاش باشد، هم در مقابله با دشمن، این جهاد است. درست توجه بفرمایید: بعضی ممکن است یک کاری را انجام بدنهنده، زحمت هم بکشند، بگویند ما داریم جهاد می‌کنیم. نه، یک شرط جهاد این است که در مقابله با دشمن باشد. البته یک وقت در میدان جنگ مسلحانه است، این جهاد رزمی است. یک وقت در میدان سیاست است، این جهاد سیاسی است. یک وقت در میدان فرهنگ است، این جهاد فرهنگی است. یک وقت در میدان سازندگی است، این جهاد سازندگی است و البته میدان‌های دیگری هم هست. شرط اول این است که تلاش در آن باشد، کوشش باشد و شرط دوم ایکه در مقابل دشمن باشد.

در فرهنگ اسلامی، این چیز برجسته‌ای است که نمونه‌هایی هم در میدان‌های مختلف دارد. امروز هم، از وقتی که ندای مقابله با رژیم منحوس

پهلوی از حلقوم امام علیه السلام و همکاران ایشان - در آن روز، در سال ۱۳۴۱ - بیرون آمد، این جهاد شروع شد. قبل از آن هم بود؛ اما پراکنده بود، کم بود، کم اهمیت بود. از وقتی این مبارزه شروع شد، اهمیت پیدا کرد تا به پیروزی این جهاد رسید که پیروزی انقلاب بود.

بعد از آن هم تا امروز، دائماً در این کشور جهاد بوده است. چون ما دشمن داریم و چون دشمنان ما، از لحاظ نیروی مادی قوی هستند، چون اطراف و جوانب ما را - از همه جهت - دشمن‌ها گرفته‌اند و جداً در صدد دشمنی هستند. در قضیه دشمنی با ایران اسلامی هم شوخی نمی‌کنند؛ چون می‌خواهند از هر راهی که شد، ضربه بزنند.

پس در ایران اسلامی، هر کسی که به نحوی در مقابل این دشمن - که از اطراف، تیرهای زهرآگین را به پیکر این انقلاب و این کشور اسلامی نشانه رفته است - تلاشی بکند، این جهاد فی‌سبیل الله کرده است و بحمد الله شعله جهاد بوده است و هست و خواهد بود. البته یکی از این جهادها هم، جهاد فکری است؛ یعنی چون ممکن است دشمن ما را غافل کند و فکر ما را منحرف و دچار خطأ و اشتباه بکند، هر کسی که در راه روشنگری فکر مردم، تلاشی بکند، از یک انحرافی جلوگیری کند، از یک سوء فهمی مانع بشود؛ چون در مقابله با دشمن است، جهاد است. شاید امروز، جهاد مهمی هم محسوب می‌شود.

عبرت‌گرفتن از تاریخ عاشورا

قرآن، صادق مصدق است و ما را به عبرت‌گرفتن از تاریخ دعوت می‌کند. عبرت‌گرفتن از تاریخ؛ یعنی همین نگرانی‌ای که من الان عرض کردم. چون در تاریخ چیزی هست که اگر بخواهیم از آن عبرت بگیریم، باید دغدغه داشته باشیم. این دغدغه، مربوط به آینده است. چرا و این دغدغه برای چیست؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟

اتفاقی که افتاده است، در صدر اسلام است. من یک وقتی گفتم که جا دارد اگر ملت اسلام فکر کند که چرا ۵۰ سال بعد از وفات پیغمبر ﷺ، کار کشور اسلامی به جایی رسیده باشد که همین مردم مسلمان، از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالمشان، قاضیشان و قاریشان، در کوفه و کربلا جمع بشوند و جگرگوشه همین پیغمبر را، با آن وضع فجیع، به خاک و خون بکشند؟!

آدم باید به فکر فرو برود که چرا این طوری شد؟ من دو، سه سال پیش، این را در یک صحبتی مطرح کردم، به عنوان عبرت‌های عاشورا، البته درس‌های عاشورا جداست، درس شجاعت، درس ایثار و امثال آن. مهم‌تر از درس‌های عاشورا، عبرت‌های عاشورا است. من این را قبلًا گفته‌ام. کار به جایی برسد که جلوی چشم مردم، حرم پیغمبر را در کوچه و بازار بیاورند و به اینها تهمت خارجی بزنند!

معنای خارجی این نیست که اینها از کشور خارج آمدند، خارجی به معنای امروز به کار نمی‌رود. خارجی یعنی جزء خوارج؛ یعنی خروج‌کننده. در اسلام یک فرهنگی است که اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام بکند، لعنت خدا و رسول و مؤمنین، علیه چنین کسی است. خارجی یعنی این؛ یعنی کسی که علیه امام عادلی خروج می‌کند. لذا همه مردم مسلمان آن روز، از خارجی‌ها - از خروج کننده‌ها - بدشان می‌آمد. "من خرج علی امام عادل، فدمه هدر" در اسلام کسی که خروج کند، قیام کند علیه یک امام عادل، خون او هدر است، اسلامی که این قدر به خون مردم اهمیت می‌دهد.

اینها آمدند پسر پیغمبر، پسر فاطمه زهرا، پسر امیرالمؤمنین را به عنوان خروج‌کننده بر امام عادل - که آن امام عادل، یزیدبن معاویه است - معرفی کردند؛ کارشان گرفت! آنها که دستگاه حکومت ظالمند، دلشان هر چه می‌خواهد، می‌گویند. چرا مردم باور کنند! چرا مردم ساكت بمانند!

آن چیزی که من را دچار دغدغه می‌کند، این جای قضیه است، ملتقتید! من می‌گوییم چه شد که کار به اینجا رسید؟ چرا امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزییات احکام اسلامی و آیات قرآنی دقت داشت، در یک چنین قضیه واضحی، این قدر دچار غفلت و سستی و سهل‌انگاری بشود که یک چنین فاجعه‌ای به وجود بیاید! این مسئله، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین قرص‌تر و محکم‌تریم؟ چه کار کنیم که آن طوری نشود؟

البته آن سوالی که ما گفتیم چه شد، کسی جواب نداده است، جوابش پیش خودم هست. کسی در این مورد صحبت نکرده است، این را عرض می‌کنم، صحبت‌هایی شده است؛ اما کافی و واقعی نیست. من امروز مختصراً در این باره صحبت می‌کنم. البته نسبت به اصل قضیه، کوتاه خواهد بود. من سرورشته مطلب را به دست ذهن شما می‌سپارم تا شما خودتان روی این قضیه فکر کنید. کسانی که اهل اندیشه هستند، اهل مطالعه هستند، دنبال این رشته بروند. کسانی که

اهل کار و عملند، دنبال این بروند که چگونه می‌شود جلوی این را گرفت؟ اگر امروز من و شما جلوی این قضیه را نگیریم -ممکن است ۵۰ سال دیگر، ممکن است ۵ سال دیگر، ممکن است ۱۰ سال دیگر- یک وقت دیدید جامعه اسلامی ما هم، کارش به آنجا رسید! تعجب نکنید.

در آن عهد، کار به جایی رسید که پسر و نوه کسانی که در جنگ بدر، به دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه سرداران اسلام، به درک رفته‌بودند، پسر همان افراد، نوه همان افراد، جای پیغمبر نشست و سر جگرگوشه پیغمبر را جلوی خود گذاشت و با چوب خیزان به لب و دندان او زد و گفت: "لیت اشیاخی بدر شهدوا، جزع الخزرج من وقع الاسل"؛ یعنی کشته‌های ما در جنگ بدر بلند شوند، ببینند که ما با کشنده‌هاشان چکار کردیم. این طوری شد!

اینجاست که قرآن می‌گوید عبرت بگیرید. اینجاست که می‌گوید: «قل سیروا فی الارض» در سرزمین تاریخ سیر کنید، ببینید چه اتفاقی افتاده است، خودتان را بر حذر بدارید. من برای اینکه این معنا، انشاءالله در فرهنگ کنونی کشور ما، به وسیله انسان‌های صاحب‌رأی و نظر و فکر حرکت بکند و راه بیفتد، امروز یک مختصری برای شما صحبت می‌کنم.

ویژگی‌های کلی خواص و عوام

ببینید عزیزان من، به جماعت بشری که نگاه کنید، در هر جامعه‌ای، در هر شهری، در هر کشوری، مردم با یک دید با یک برش، به دو قسم تقسیم می‌شوند.

یک قسم، کسانی که از روی فکر و فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار می‌کنند، یک راهی را می‌شناسند و دنبال آن راه حرکت می‌کنند - خوب و بدش را کار نداریم - یک قسم اینها هستند، اسم اینها را خواص بگذاریم. یک قسم هم کسانی هستند که نه، دنبال این نیستند که ببینند چه راهی درست است، چه حرکتی صحیح است، بفهمند، بسنجدند، تحلیل کنند، درک کنند. می‌بینند که جو این طوری است، دنبال آن جو حرکت می‌کنند. اسم این را بگذاریم عوام؛ پس جامعه را می‌شود به خواص و عوام تقسیم کرد.

حالا دقت کنید: من نکته‌ای را درباره این خواص و عوام بگویم که اشتباه نشود. خواص چه کسانی هستند؟ آیا یک قشر خاصی هستند؟ نه، در بین اینها بی‌کاهی کسی بی‌سواد است؛ اما جزء خواص است، می‌فهمد که چه کار می‌کند. از روی تصمیم‌گیری و تشخیص عمل می‌کند، ولو درس نخوانده و مدرسه نرفته است، مدرک ندارد، لباس روحانی ندارد؛ اما می‌فهمد که قضیه چیست. در دوران

انقلاب - یعنی پیش از پیروزی انقلاب- من در ایرانشهر تبعید بودم. از یک شهری از نزدیکی‌های ما، چند نفر بودند که یکی از آنان راننده بود. آدمهای اهل فرهنگ و معرفت نبودند. به حسب ظاهر به اینها عامی می‌گفتند؛ اما جزء خواص بودند. اینها مرتب در ایرانشهر، دیدن ما می‌آمدند و قضیه مذاکرات خودشان را با روحانی شهرشان می‌گفتند. آن روحانی شهر هم آدم خوبی بود، منتهی عوام بود! ملاحظه می‌کنید، راننده کمپرسی جزء خواص بود، آن روحانی محترم پیشمناز، جزء عوام بود. مثلاً آن روحانی می‌گفت: چرا وقتی که اسم پیغمبر می‌آید، یک صلوات می‌فرستی، اسم این آقا که می‌آید، سه صلوات می‌فرستید؟ نمی‌فهمید! آن راننده به او جواب می‌داد، می‌گفت: آن روزی که دیگر مبارزه‌ای نداشته باشیم، اسلام بر همه جا فایق بشود، انقلاب پیروز بشود، ما همان سه صلوات را هم نمی‌فرستیم، یک صلوات را هم نمی‌فرستیم. امروز این سه صلوات، مبارزه است. او [راننده] می‌فهمید؛ ولی او [روحانی] نمی‌فهمید! توجه کنید.

این مثال را زدم برای اینکه بدانید خواص که می‌گوییم، معنای آن یک لباس خاص نیست. ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد، ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد، ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد، ممکن است یک انسانی در دستگاه‌های دولتی باشد، ممکن است جزء مخالفین دستگاه‌های دولتی طاغوت باشد. خواص که می‌گوییم - از خوب و بد آن - البته خواص را باز هم تقسیم خواهیم کرد.

فرض بفرمایید یک وقت حضرت مسلم وارد کوفه می‌شود، می‌گویند پسر عمومی امام حسین آمد، خاندان بنی‌هاشم آمدند، ببینید اینها می‌خواهند قیام کنند، می‌خواهند خروج کنند، تحریک می‌شود، می‌رود دوروبر حضرت مسلم، ۱۸ هزار بیعت کننده با حضرت مسلم می‌شوند. بعد از ۵، ۶ ساعت، رؤسای قبایل داخل کوفه می‌آیند و به مردم می‌گویند: آقا چه کار می‌کنید! با چه کسی می‌جنگید از چه کسی دفاع می‌کنید پدرتان را در می‌آورند، اینها اول به خانه‌هاشان می‌روند، بعداً که سربازهای این زیاد دور خانه طوعه را می‌گیرند که مسلم را دستگیر کنند،

همین افراد می‌آیند و باز علیه مسلم بنا می‌کنند جنگیدن! این عوام است، از روی فکری نیست، از روی یک تشخیصی نیست، از روی یک تحلیل درستی نیست. هر طور که جوّ بود، حرکت می‌کنند.

پس در هر جامعه، خواصی داریم و عوامی. عوام را کنار بگذارید، سراغ خواص بیاییم. طبعاً، خواص دو جبهه هستند، خواص جبهه حق و خواص جبهه باطل. مگر این طور نیست عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند، برای جبهه حق کار می‌کنند. فهمیده‌اند که حق با این طرف است، حق را شناخته‌اند، برای حق حرکت می‌کنند، کار می‌کنند. بالاخره حق را هم می‌شناسند، اهل تشخیص‌اند. اینها یک دسته‌اند. یک دسته هم نقطه مقابل حقند، ضد حقند. اگر باز به صدر اسلام برویم، یک عده اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین و بنی هاشمند، یک عده هم اصحاب معاویه‌اند. در بین آنها هم خواص بودند. آدم‌های با فکر، آدم‌های عاقل، آدم‌های زرنگ، طرفدار بنی امیه، آنها هم خواصند. آنها هم خواص دارند.

پس خواص هم در یک جامعه دوگونه شد: خواص طرفدار حق و خواص طرفدار باطل. شما از خواص طرفدار باطل چه توقع دارید؟ توقع دارید که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه‌ریزی کند. باید با او بجنگید، با خواص طرفدار باطل باید جنگید. اینکه محل کلام نیست.

سراغ خواص طرفدار حق می‌آییم. حالا من همین‌طور که برای شما حرف می‌زنم، شما خودتان ببینید کجا‌اید. اینکه می‌گوییم سررشه فکر؛ یعنی تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم. تاریخ؛ یعنی شرح حال ما، منتها در یک صحنه دیگر.

خوشت آن باشد که وصف دلبران گفته آید در حدیث دیگران.

تاریخ؛ یعنی من و شما؛ یعنی همین‌هایی که امروز اینجا هستیم؛ پس اگر ما شرح تاریخ را می‌گوییم، هر کدام از ما باید نگاه کنیم ببینیم کجا این داستانیم، کدام قسمت قرار گرفته‌ایم. بعداً ببینیم آن کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد، ما آن‌گونه عمل نکنیم.